

به نظر می‌رسد که اکنون همه با این اندیشه موافق هستند که مهمترین چالش برای قدرتهای اصلی و جامعه جهانی از منطقه خاورمیانه «وسیع» سرچشمه می‌گیرد. خاورمیانه وسیع، قوس جغرافیایی است که در آن کشورهای آفریقای شمالی و خاور نزدیک و میانه، منطقه خلیج فارس و آسیای مرکزی واقع شده‌اند. این قوس تا جنوب شرق آسیا ادامه دارد. قبلاً محققان و شخصیت‌های رسمی آمریکایی این منطقه را «خاورمیانه بزرگ» می‌نامیدند. اصطلاح «وسیع» در جریان گردهمایی سران گروه ۸ در ژوئن سال ۲۰۰۴ در قاموس سیاسی بین‌المللی گنجانده شد. ایران در قلب این منطقه بزرگ واقع شده است. در نتیجه «تصادف شرایط» مختلف، در حال حاضر ثبات و هدایت‌پذیری این منطقه عمدتاً به ایران وابسته است. چگونگی توسعه این کشور و روابط آن با ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا و روسیه تا اندازه زیادی انحطاط و واپس‌گرایی یا پیشرفت و مدرنیزه‌سازی این منطقه و رسیدن آن به دموکراسی را تعیین خواهد کرد. به دلیل عینی، ایران می‌تواند به رهبر منطقه خاورمیانه «وسیع» تبدیل شود.

راهبرد غرب و روسیه در رابطه با ایران می‌تواند بر سرنوشت این کشور و مآل‌بر سرنوشت تمام منطقه اثر تعیین‌کننده‌ای بگذارد. آنها می‌توانند (از طریق نظارت) به ایران کمک کنند که به قدرت منطقه‌ای با سیاست قابل پیش‌بینی و جوابگوی منافع نیروهای خارجی تبدیل شود یا با حفظ خط سیاسی فعلی خود به شاهدان انفعالی آن مبدل شوند که تهران در این منطقه بر خلاف منافع آمریکا، اروپا و روسیه مواضع کلیدی را بدست آورده و صاحب سلاح‌های هسته‌ای شود. نکته اخیر به خاطر

اداره ناپذیری کامل منطقه خاورمیانه وسیع آبتن است.

بدون شک، ایالات متحده نیروی اصلی در روند تحولات جاری در این منطقه است. سیاست آمریکا ضدتوقیفی است. واشنگتن، ایران را به عنوان حامی اصلی تروریسم بین‌المللی، نکیه‌گاه سازمانهای تروریستی فلسطینی و یکی از منابع خطر گسترش سلاحهای کشتار جمعی تلقی می‌کند. سیاست بازدارندگی و فشار دائمی نسبت به ایران دنبال می‌شود. تلاشها در جهت ایجاد انزوای اقتصادی و سیاسی این کشور متوقف نمی‌شود. کاخ سفید مرتباً ایران را به تخلف از قرارداد عدم اشاعه سلاحهای هسته‌ای متهم و تهدید می‌کند که پرونده ایرانی را به شورای امنیت سازمان ملل محول کند تا تحریم این کشور را اعلام کند. ایالات متحده، کشورهایی را که با تهران در زمینه انرژی اتمی همکاری می‌کنند (به‌ویژه روسیه) تحت فشار مستمر قرار می‌دهد. با این حال، کاخ سفید که راه حل قهری «مسئله ایران» را منتفی نمی‌کند (که جرج بوش رئیس جمهور آمریکا در ژانویه سال ۲۰۰۵ این موضوع را صریحاً اعلام کرد) ولی این روش را اجتناب‌ناپذیر نمی‌داند. ایالات متحده بر تشنج اوضاع و فشار دیپلماتیک می‌افزاید و وانمود می‌کند که حاضر است تهدید توسط به‌زور را تحقق بخشد. این تاکتیک فشار تاکنون نتیجه داده و ریاست ایران به گذشته‌های قابل توجهی تن داده است. اگر فشار آمریکا نبود، ایران نه پروتکل الحاقی قرارداد عدم اشاعه سلاحهای هسته‌ای را امضا می‌کرد و نه روند غنی‌سازی اورانیوم را به حال تعلیق درمی‌آورد. ولی هر موقعی که کار به گامهای قاطعانه می‌رسد، واشنگتن به «دعوت‌های قاطعانه» بسنده می‌کند. برای مثال، ایالات متحده با فرمول‌های بسیار «ملایم» و غیرمشخص اسناد ماگاته که در این اسناد ماگاته (آژانس بین‌المللی انرژی اتمی^۱) که در این اسناد هیچ وقت دعوت به تحریم ایران قید نشده بود، مخالفت نمی‌کرد.

یکی از محظورات اصلی که اجازه بازکردن گره منطقه‌ای را نمی‌دهند، این است که ایالات متحده ایران را مرکز قدرت خصمانه می‌داند و جلوگیری از تقویت آن یا ایجاد نیروی مقابل را لازم می‌داند. ولی به نظر می‌رسد که نه تقویت بلکه تضعیف ایران ۷۲ میلیونی، خطر بزرگتری را ایجاد می‌کند زیرا اگر این کشور پایداری و استقامت خود را از دست دهد، ضربه محکمی به ثبات

1. International Atomic Energy Agency (IAEA)

منطقه‌ای وارد خواهد آمد. نه توانمندی بلکه ضعف و ناتوانی خاورمیانه «وسیع» برای غرب و روسیه بزرگترین خطر را ایجاد می‌کند. ولی اظهارات واشنگتن مبنی بر تلاش برای سرنگونی رژیم حاکم بر ایران، فقط آب بر آسیاب محافظه کاران ایرانی می‌ریزد. این امر در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ایران که قرار است اواسط سال جاری برگزار شود، به‌ویژه مهم است.

نخبگان سیاست خارجی آمریکا دچار تفرقه و دودستگی شده‌اند. بسیاری از حرکت‌های واشنگتن نشان‌دهنده بسترسازی برای عادی‌سازی روابط آمریکا با ایران و ایجاد موجبات برای همکاری‌های اقتصادی آینده است. لابی نفتی نیز همین را می‌خواهد. اما قالب‌های ذهنی ایدئولوژیک و نیروی جبر سیاست خارجی مانع از توسعه کامل این گرایش می‌شود. با استعفای اکثر مسئولین «میان‌رو» بوش، احتمال تشدید مواضع آمریکا در قبال ایران می‌رود. جرج بوش در سخنان روز ۲۰ ژانویه به مناسبت تحلیف مجدد خود، هدف گسترش فضای آزادی را تا حد ریشه کن کردن کامل رژیم‌های مستبد جهان اعلام کرد. کندولیزا رایس وزیر جدید امور خارجه آمریکا مشخص کرد که منظور آمریکا از رژیم‌های استبدادی، قبل از همه ایران است.

در عین حال، ایالات متحده گاهی به همکاری و مشارکت با رژیم‌های بیگانه ایدئولوژیک برای تأمین اداره‌پذیری بهتر این منطقه (که این هدف دست اول امروزی است) تن می‌دهد. به عنوان مثال، واشنگتن متوجه شده است که «رام کردن» معمرفدافی رهبر لیبی که تا زمان اخیر یکی از بازیگران اصلی «محور شرارت» محسوب می‌شد، از برکناری وی از قدرت مناسب‌تر است. گفتنی است که کاخ سفید در مراحل اول نزدیکی روابط با لیبی نه به صورت مستقیم بلکه از طریق بریتانیا و اسپانیا اقدام می‌کرد. پاکستان، نمونه دوم است. از سیاست مجازات اسلام‌آباد در ازای تخلف از رژیم عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای کوچکترین اثری باقی نمانده است. برعکس، ایالات متحده این کشور را «متحد اساسی خارج از ناتو» دانسته و از همه تلاش‌های آن در صحنه بین‌المللی حمایت می‌کند. این امر قابل درک است زیرا اگر ژنرال پرویز مشرف از مقام ریاست جمهوری پاکستان برکنار شود، پاکستان به چیزی شبیه به افغانستان دوران حکومت طالبان تبدیل خواهد شد و در عین حال از سلاح‌های هسته‌ای برخوردار خواهد بود.

در این شرایط خط خشن آمریکا نسبت به ایران به‌ویژه به چشم می‌خورد. به این منظور

بهانه‌های گوناگونی جستجو می‌شوند که بیشتر به جستجوی «کتک‌خوار» شباهت دارند. برای مثال، در گزارش کمیسیون دو حزبی کنگره آمریکا در زمینه تحقیقات در اعمال تروریستی ۱۱ سپتامبر (این گزارش در ژوئیه سال ۲۰۰۴ منتشر شد) اطلاعاتی درج شده بود که از اکتبر ۲۰۰۰ تا فوریه ۲۰۰۱ هشت یا ده نفر از میان هواپیماربایانی که بویینگها را بر مرکز تجارت جهانی و پنتاگون انداختند، با کمک سرویسهای ویژه ایران از خاک ایران رد شده بودند. طبق اطلاعات این کمیسیون، تهران اواخر سال ۲۰۰۰ بعد از انفجار ناورزمی آمریکایی «کول» گویا به اسامه بن لادن پیشنهاد کرده بود عملیات ضد آمریکایی را با هم هماهنگ کنند.

منافع روسیه و کشورهای اصلی غربی در زمینه خاورمیانه بزرگ، یکسان است. اکنون، بعد از شکست آمریکا در عراق، هدف اصلی نه بازسازی و دموکراتیزه کردن خاورمیانه بلکه پیش‌بینی وقوع فاجعه بزرگ است. هدف اصلی روسیه و غرب، تأمین ثبات و اداره‌پذیری این منطقه است که خط سیاسی واحد سه‌گانه باید در این جهت به کار گرفته شود؛ اولاً، تحکیم میانی اداره دولتی اراضی منطقه؛ ثانیاً، برقراری روابط همکاری «مشروط» با کشورهای منطقه که به قدرتهای اصلی اجازه دهد این رژیم‌ها را بهتر کنترل کنند، از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی جلوگیری کنند و مانع از فعالیت تروریستی شوند. ثالثاً، ارتقای تدریجی سطح آموزش غیرمذهبی در منطقه و پیشبرد تدریجی و آهسته‌آهسته اندیشه‌های دموکراسی.

اتکا بر نیروهای منطقه‌ای باید اساس ثبات منطقه‌ای را تشکیل دهد. حتی اگر آمریکا، اروپا و روسیه بتوانند راهبرد واحد را طراحی کنند، نمی‌توان فقط با استفاده از فشار خارجی به تثبیت این منطقه دست یافت. متحد نیرومند داخلی هم لازم است.

ایران، تنها نامزد اجرای این نقش است. این تنها کشور منطقه‌ای است که به‌طور ثابت توسعه می‌یابد. طبق اطلاعات سازمان «سیا»، از سال ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۲، میانگین رشد تولید ناخالص ملی ایران برابر ۴/۱۵٪ در سال و در سال ۲۰۰۲ بالغ بر ۷/۱۶٪ بود. ولی در پاکستان و عربستان سعودی طی همان مدت کاهش نرخ رشد اقتصادی مشاهده می‌شد. سطح بالای سواد مردم ایران زمینه را برای توسعه اقتصاد این کشور مهیا می‌سازد. در سال ۲۰۰۲، ۸۱/۹٪ مردم ایران باسواد بودند. جهت مقایسه، در پاکستان تنها ۴۵/۷٪ جمعیت بالغ سواد دارند.

پاکستان و عربستان سعودی، دولتهای بی‌ثباتی هستند. رژیم مشرف بسیاری از مناطق کشور را کنترل نمی‌کند و این مناطق به پناهگاهی برای طالبان و اعضای القاعده مبدل شده‌اند. خود رئیس‌جمهور بارها هدف سوءقصد قرار گرفته است. در عربستان سعودی قشر مخالفان خاندان سلطنتی (چه در داخل و چه در خارج) به وجود آمده است. ایالات متحده که متحد ریاض است، بتدریج به بررسی دقیق‌تر نقش عربستان سعودی در تغذیه تروریسم بین‌المللی پرداخته است.

ایران امروزی برخلاف همسایگان خود، از نظر تروریسم بین‌المللی و افراط اسلامی هیچ خطری ایجاد نمی‌کند. ایران به عنوان کشوری با ثبات و در حال رشد سریع، به تروریستها اجازه نمی‌دهد در سرزمین آن طفیلی‌گری کرده و مردم محلی را به شبکه خود جلب کنند. ایران از صدور انقلاب اسلامی دست کشیده و حتی از سازمانهای افراطی حماس و حزب‌الله فاصله معینی گرفته است. تهران با مقامات رسمی کشورهای همسایه روابط سازنده‌ای برقرار کرده و سیاست خارجی این کشور مدتهاست که نه با ایدئولوژی رادیکال شیعه بلکه با منافع ملی کشور تعیین می‌شود. حل و فصل مسئله شیعه و کرد در عراق و منازعه خاورمیانه، برطرف کردن مناقشه فلسطینی-اسرائیلی، تثبیت اوضاع افغانستان و از بین بردن کانون تروریسم واقع در مرز افغانستان-پاکستان-ایران و امحای خطر افراط اسلامی از افغانستان و پاکستان، بدون مشارکت تهران امکانپذیر نیست و بالعکس، ضربه به ایران این منطقه بی‌ثبات و در حال انحطاط را منفجر خواهد کرد. به عبارت دیگر، برای اداره این منطقه باید نه علیه ایران بلکه از طریق ایران و در اتحاد با ایران اقدام کرد. حتی اگر این کار دشوار به نظر آید.

اداره روند برقراری صلح‌آمیز ایران به عنوان قدرت نیرومندی که با غرب و روسیه دشمنی نوزده، جهت‌گیری کلیدی این راهبرد را تشکیل می‌دهد. باید ایران را به جامعه جهانی به عنوان «کنش‌گر» امن و قابل پیش‌بینی که در سیاست جهانی به موازین و مقررات متمدنانه پایبند باشد، جلب کرد. در حالی که قبلاً سعی می‌کردند با استفاده از زور و تحریم به این هدف دست یابند، اکنون، بعد از عراق معلوم می‌شود که فقط در صورت اتکا بر ایران و جلب آن به همکاری برای طراحی راهبردی منطقه‌ای می‌توان این کار را کرد.

انتخاب بین بد و خیلی بد؟

در حال حاضر حتی سیاستمداران لیبرال ایرانی مانند سید محمد خاتمی، ایالات متحده و غرب را دشمن می‌دانند. خط سیاسی ایران تا اندازه زیادی توسط روحانیت محافظه کار تحت ریاست آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای تعیین می‌شود. رئیس جمهور خاتمی در سال ۲۰۰۱ در کتاب «بیم توفان» نوشته بود: «شعار سیاسی غرب حاکی از دفاع از آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و دولت‌های ملی است. جنگ ما با غرب در این زمینه، مسئله مرگ و زندگی است. سازش به ما هیچ نتیجه‌ای جز ظلم، حقارت و از دست دادن هویت و عزت نخواهد داد». در این رابطه سؤال منطقی مطرح می‌شود که آیا جامعه جهانی با قبول کردن نقش ایران به عنوان قدرت اساسی و تکیه‌گاه منطقه می‌تواند قطب اداره‌ناپذیری را ایجاد کند که با استفاده از ویرانی کشورهای همسایه آنها را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار دهد؟ چه ضمانتی وجود دارد که در نزدیکی بلافصل مرزهای روسیه مرکز خصم قدرت بوجود نیاید که نفوذ خود را به کشورهای مشترک‌المنافع گسترش نداده و مابقی سیستم امنیت فضای شوروی سابق را که به روسیه گرایش دارد، ویران نکند؟

ایران واقعاً بازیگر اداره‌پذیری نیست. حتی در شرایط تغییر طبیعی (داخلی) رژیم ایران و در صورت موجودیت ثابت آن و حتی همکاری سیاسی با ایالات متحده و غرب، چیزی در این زمینه تغییر نخواهد کرد. دلایل زیادی برای این نتیجه‌گیری وجود دارد که هر دولت ایران بدست آوردن سلاح‌های کشتار جمعی را یکی از اولویتهای ملی محسوب خواهد کرد. به عقیده کارشناسان معتبری چون انتونی کوردسمان، جفاری کمپ، دیوید آلبرایت و دیگران، خط توسعه انرژی هسته‌ای و در حقیقت امر، بدست آوردن بمب اتم، به اندیشه ملی تبدیل شده است. برخورداری کشورهای همسایه (اسرائیل، هند، چین، پاکستان و روسیه از اینگونه سلاح‌ها)، بحران کلی سیاست عدم گسترش و سیاست تهدیدآمیز تجاوزکارانه آمریکا باعث تقویت این اندیشه می‌شود.

پس از تجاوز ائتلاف غرب به عراق، سیاستمداران (و نه تنها سیاستمداران) ایران نتیجه‌گیری مشخصی کردند که در حال حاضر فقط با استفاده از سلاح‌های هسته‌ای می‌توان از

خود دفاع کرد. لذا بعید نیست که اگر قدرتهای اصلی جهانی از اعمال فشار بر ایران دست کشیده و با این کشور همکاری مشروط نشده سیاسی و اقتصادی برقرار کنند، تهران این تغییر راهبرد را به عنوان نشانه ضعف تعبیر کرده و برنامه هسته‌ای خود را با سرعت بیشتری توسعه دهد.

به نظر می‌رسد که هر اقدام غرب و روسیه نسبت به ایران و خاورمیانه بزرگ، فقط می‌تواند نتیجه نامطلوبی بدهد. از یک سو، قطع فشار بر ایران و کسب سلاح‌های هسته‌ای توسط این کشور برای امنیت نه تنها خاور نزدیک و میانه بلکه مناطق دیگر عواقب منفی خواهد داشت. ما شاهد بی‌ثباتی آسیای جنوبی و شرقی، موج جدید تشنجات عربی - اسرائیلی، رویارویی جدید بین جهان اسلام و ایالات متحده و فروپاشی نهایی رژیم عدم گسترش سلاح‌های کشتار جمعی خواهیم شد. در نهایت امر، همانا روسیه و نه ایالات متحده، نزدیکترین هدف برای ایران هسته‌ای خارج از منطقه خاورمیانه خواهد بود.

از سوی دیگر، ادامه سیاست «چوب و شلاق» ایالات متحده نسبت به ایران موجب انفجار ویرانگرانه سریع منطقه شده و به کاپیتولاسیون سریع آمریکا منجر خواهد شد. تشدید رویارویی با آمریکا از سوی ایران که بیشتر از همه کشورهای دیگر برای ایفای نقش رهبر منطقه‌ای و تکیه‌گاه قدرتهای منطقه‌ای آمادگی دارد، به فاجعه خواهد انجامید. ایالات متحده دیر یا زود مجبور خواهد شد منطقه را ترک کند و ایران به نحوی صاحب سلاح‌های هسته‌ای خواهد شد. بدین وسیله قدرت متجاوز، سازش‌ناپذیر و دارای سلاح‌های هسته‌ای بوجود خواهد آمد.

بنابراین، صرف‌نظر از راهی که غرب و روسیه انتخاب کنند، ایران در هر حال رهبر منطقه‌ای خواهد شد. ولی در صورت عملی شدن سناریوی منفی، این کشور نه تنها به تثبیت اوضاع منطقه کمک نخواهد کرد بلکه سیاستی را دنبال خواهد کرد که هر گونه حضور غرب و روسیه در منطقه را منتفی کند. مسئله این است که هر دو سناریوی مذکور، نتیجه اداره نادرست خاورمیانه «وسیع» و برخورد نادرست با ایران است.

در مسیر افزایش کنترل شده توانایی ایران

چه باید کرد تا جهت‌گیری توسعه اوضاع تغییر کند؟ کدام راه حل در مسئله ایران مؤثر

بوده و امکان اداره روند تقویت تهران را فراهم خواهد کرد؟ قبل از همه وحدت و یگانگی غرب و روسیه لازم است. تا زمانی که آمریکا، اروپا و روسیه به گونه‌های مختلف با ایران برخورد کنند و ایران بتواند از اصل «تفرقه بیانداز و حکومت کن» استفاده کند، این کشور هدایت‌پذیر نخواهد شد. اختلاف نظر بین روسیه و غرب درباره فضای شوروی سابق، انزوای عملی مسکو از جامعه اروپایی - آتلانتیک، احیای اندیشه‌های روسی در رابطه با محورهایی چون محور مسکو - پکن - دهلی و کاهش همکاری روسیه با اتحادیه اروپا و ایالات متحده، از جمله عواملی هستند که مانع از حل و فصل مسایل مرتبط با ایران و خاورمیانه بزرگ شده و امنیت عمومی جهانی را تضعیف می‌کنند. راهبرد مشترک دربرگیرنده نه تنها اقدامات شدید در جهت جلوگیری از برخورداری ایران از سلاح‌های هسته‌ای بلکه برقراری روابط نزدیک اقتصادی و تنظیم همکاری سیاسی با این کشور است. باید برای مدت معینی دموکراتیزه کردن ایران و مدرنیزه‌سازی این کشور مطابق با الگوی غربی را فراموش کرد.

غرب و روسیه باید بطور پیگیرانه دو خط سیاسی را تحقق بخشند. اولاً، تلاش برای جلب ایران غیرهسته‌ای به سازمانهای منطقه‌ای به عنوان رهبر این سازمانها. تهران باید بفهمد که غرب آن را تهدید نمی‌کند و این که امنیت ایران با استفاده از وسایل سیاسی و نه برخورداری از سلاح‌های کشتار جمعی حاصل می‌شود. بعید نیست که ایالات متحده مجبور شود کاری بکند که دوست ندارد بکند و به ایران ضمانت امنیت بدهد. واشنگتن حداقل مجبور خواهد شد با تهران به گفتگوی سیاسی بنشیند.

موجبات اجتماعی و سیاسی برای این گفتگو تاکنون بوجود آمده است. در پاییز سال ۲۰۰۴، نهاد معتبر «شورای روابط خارجی» آمریکا طی گزارشی بر تجدید نظر اصولی در سیاست آمریکا نسبت به ایران تأکید کرد. در این گزارش آمده است که «تأکید بر تحریم‌های یکجانبه گسترده باعث تغییرات در رفتار ایران نشده ولی امکان نفوذ در دولت ایران را از واشنگتن سلب کرد». مؤلفان گزارش تأکید کردند که «به نفع ایالات متحده است که با ایران به همکاری گزینشی بپردازد تا ثبات منطقه‌ای را تقویت کند، ایران را متقاعد کند سلاح‌های هسته‌ای را طراحي نکند، کانال‌های مطمئن تحویل سوخت را حفظ کند، خطر تروریسم را کاهش دهد و مسئله «فقدان

دموکراسی» را که برای تمام منطقه خاورمیانه مطرح است، کاهش دهد. کارشناسان معتبر آمریکایی چون زبینگنو برژینسکی، دیوید آلبرایت و روبرت ایهورن از جمله مؤلفان این گزارش بودند.

محتوای اصلی این سیاست پیشنهادی، جلب ایران به سیستم امنیت منطقه‌ای و «وابسته» کردن آن به شبکه همکاری و تعهدات است. این سیستم امنیت باید از سیستم‌های امنیتی فرعی کشورهای منطقه و یک یا چند بازیگر غیرمنطقه‌ای (ایالات متحده، روسیه و کشورهای اروپا) تشکیل شود. بدین وسیله، ایران در سازمانهای منطقه‌ای شرکت کرده و در ظاهر رهبری منطقه‌ای این کشور ایجاد خواهد شد. ولی در حقیقت امر، آزادی عمل تهران محدود باقی خواهد ماند زیرا هر عنصر سیستم جدید از خارج بشدت کنترل می‌گردد.

کنت پولاک متخصص نامدار آمریکایی منطقه، در مقاله‌ای که در سال ۲۰۰۳ در مجله «فورین آفرز» درج شده بود، این سیستم را «اتحادیه امنیت» خواند. وی معتقد است که «اگر به تهران پیشنهاد شود که دور میز مذاکرات با ایالات متحده درباره مسایل امنیت خلیج فارس گفتگو کند، تهران احساس خواهد کرد که واشنگتن به او احترام می‌گذارد و تهران این احترام را شایسته خود می‌داند». همزمان باید با احتیاط و بتدریج الگوهای آموزشی و ارزشهای غربی را در میان جوانان و کل جامعه ایرانی توسعه داده و برای لیبرال کردن رژیم سیاسی ایران تلاش کرد. همگرایی ایران با سیستم امنیت منطقه‌ای نه تنها در سطح دولتی بلکه در سطح جامعه مدنی، ضمانت واقعی امنیت این کشور را فراهم می‌کند.

ثانیاً، روسیه، ایالات متحده و اروپا باید در سیاست خود احتمال قوی ساخت سلاح‌های هسته‌ای در ایران را در نظر گرفته و برای همزیستی با ایران هسته‌ای و اداره پنج ضلعی هسته‌ای (اسرائیل، هند، ایران، چین و پاکستان) آماده باشند. از یک سو باید به سیاست همگرایی ایران با سازمانهای منطقه‌ای و ایجاد حس رهبری ایران ادامه داد و از سوی دیگر، باید به محافل جهانی فهماند که با توجه به ویژگی‌های نظام سیاسی فعلی ایران، برخورداری تهران از سلاحهای هسته‌ای به احتمال قوی موجب تشدید خطر تروریسم هسته‌ای نخواهد شد. سازمانهای تروریستی می‌توانند در کشورهای ضعیفی که مقامات دولتی آنها خود را در آستانه سرنگونی

می‌بینند، صاحب سلاحهای هسته‌ای شوند. این مقامات از طریق بدست آوردن سلاحهای کشتار جمعی و حتی فروش این سلاحها به تروریستها می‌توانند آخرین روزهای زمامداری خود را تمدید کنند یا حداقل «درب را پشت سر خود بکوبند». ولی نخبگان سیاسی کشورهایایی که در مرحله رشد و اعتلا قرار دارند، سعی می‌کنند در نظام بین‌المللی جایگاه شایسته‌ای بدست آورند و حاضر نیستند به این ماجراجویی‌ها تن دهند.

مرز نامرئی بین این دو راهبرد و ترتیب عملی کردن آنها وجود دارد. خط سیاسی دوم، گزینه دیگر همان راهبرد اول است. علاقه ایران به کسب سلاحهای هسته‌ای به قدری زیاد است که بهره‌های اقتصادی از دوستی با آمریکا، کمک از سوی روسیه و اروپا و خطر اقدامات تلافی‌جویانه آنها نمی‌توانند در میان مدت برنامه هسته‌ای ایران را به عقب بازگردانند. همزمان باید به این نکته توجه کرد که تقویت هدایت‌پذیر تهران تنها در صورتی موفقیت‌آمیز خواهد بود که حل و فصل تدریجی مناقشات اعراب و اسرائیل و هند و پاکستان را بدنبال داشته باشد.

تنها برگ برنده روسیه

در جریان اجرای این راهبرد یک مسئله دیگر بروز می‌کند و آن رقابت میان آمریکا، اروپا و روسیه بر سر ایفای نقش «شریک اصلی ایران» است. با استفاده از ضرب‌المثل ژئوپلتیک اصلاح شده می‌توان گفت که کسی که ایران را کنترل کند، تمام خاورمیانه بزرگ را کنترل می‌کند و کسی که خاورمیانه بزرگ را کنترل کند، صاحب جهان می‌شود. به همین دلیل مبارزه شدیدی بر سر سرپرستی «تقویت ایران» صورت خواهد گرفت که این رقابت عمده‌تاً بین اتحادیه اروپا و روسیه مشاهده می‌شود.

ایالات متحده نمی‌تواند نقش شریک اصلی ایران و اداره‌کننده خاورمیانه بزرگ را اجرا کند زیرا این کشور طی یک ربع قرن که از زمان پیروزی انقلاب در ایران گذشت، اشتباهات فراوانی را مرتکب شده است و بار اختلافات آمریکایی-ایرانی بسیار سنگین است. اعتبار آمریکا در منطقه افت کرده است. طبق برآوردهای کمیته ملی سیاست خارجی آمریکا (که در دست محافظه‌کاران جدید آمریکایی قرار دارد)، تنها جایی که حضور نیروهای آمریکایی می‌تواند نقش

مثبتی ایفا کند، منطقه بین اسرئیل و فلسطین (علاوه بر عراق و افغانستان) است. در همه قسمت‌های دیگر منطقه، حضور نظامی آمریکا منفی خواهد بود.

وقتی استعداد نظم فعلی جهانی در زمینه ایجاد سیستم‌های اداری جهانی نمایان می‌شود که این سیستم‌ها ضمن انعکاس اراده قدرتهای بزرگ، تحت ریاست مستقیم ایالات متحده قرار نگیرند. ایالات متحده مجبور است کشوری را به مقام غیررسمی رئیس و سرپرست روند تقویت ایران منصوب کند که قابلیت اجرای این نقش را داشته باشد.

اتحادیه اروپا و روسیه، نامزدهای طبیعی این مقام هستند. آنها در حرف و شعار از تلاش‌های همدیگر در زمینه عادی‌سازی روابط ایران با ماگاته و توسعه روابط اقتصادی با تهران حمایت می‌کنند. ولی در حقیقت، هر موفقیت اروپا در زمینه بازگشت ایران به جامعه جهانی با حسادت روسیه روبرو می‌شود و بالعکس. تصادفی نیست که مسکو به توافق نوامبر سال ۲۰۰۴ بین ایران، بریتانیا، آلمان و فرانسه درباره تعلیق برنامه ایرانی غنی‌سازی اورانیوم و اجتناب از انتقال پرونده ایرانی به شورای امنیت سازمان ملل متحد، واکنش سردی از خود نشان داد.

اصلاح روابط با ایران و کسب موقعیت «شریک راهبردی» ایران و مسئول تثبیت تمام منطقه، به نفع هم اروپا و هم روسیه است. اروپا از این طریق می‌تواند به مقام جهانی برابر با آمریکا برسد. روسیه می‌تواند یک بار دیگر ثابت کند که در امور جهان جای حداقل برابر با اتحادیه اروپا را دارد و نیز بر تشنجات در روابط با غرب که در نتیجه تقسیم مجدد فضای شوروی سابق بروز کرد، فایق آید. در زمینه امور جهانی، ایران تنها برگ برنده‌ای است که در دست مسکو باقی مانده است. مزایای اروپا شامل قدرت اقتصادی، نفوذ در زمینه الحاق ایران به عضویت سازمان تجارت جهانی و روابط نزدیک با ایالات متحده است. روسیه با ایران تماس‌های نزدیکتر سیاسی و اقتصادی دارد، از نظر جغرافیایی به ایران نزدیک است و بیشتر از اتحادیه اروپا می‌تواند از عامل زور استفاده کند. ولی اگر شرایط فعلی حفظ شود، اروپا بزودی از روسیه سبقت خواهد گرفت. موافقتنامه تجارت و همکاری با اتحادیه اروپا برای ایران دورنمای خیلی جالب‌تر از آنچه که روسیه می‌تواند پیشنهاد کند، خواهد گشود. صدای روسیه در گفتگوی ایران با ماگاته ضعیف و ضعیف‌تر می‌شود. نه مسکو بلکه لندن، برلین و پاریس در گفتگوی تهران با این آژانس

میانجیگری کرده‌اند. روسیه باید ابتکار عمل را از دست آنها گرفته و برنامه جدید عادی‌سازی روابط ایران با ماگاته را ارائه دهد.

سیاست مسکو در رابطه با ایران باید ماهرانه و انعطاف‌پذیر باشد. باید در این سیاست از مزایای روابط سیاسی روسی-ایرانی و از سوی دیگر، از همکاری سیاسی روسیه با ایالات متحده استفاده کرد. فقط در این صورت می‌توان از اروپا سبقت گرفت. روسیه باید بر سر نقش «راهنمای» ایران در جامعه جهانی مبارزه کند و کاری را بکند که اسپانیا و بریتانیا برای لیبی انجام داده‌اند. باید با استفاده از گفتگوی سیاسی با ایران تلاش کرد که شرکتهای ساختمانی، حمل و نقل، ارتباطی و انرژی روسی در ایران از امتیازات بیشتری برخوردار شوند تا شرکتهای اروپایی.

با توجه به اینکه ایران و اتحادیه اروپا بالاخره موافقتنامه درباره تجارت و همکاری را امضا خواهند کرد، روسیه بر تعاون در زمینه فن‌آوری‌های بالا و انرژی اتمی تأکید کرد. مسکو باید برای واشنگتن ثابت کند که کنترل پیشرفت ایران در این زمینه، وسیله‌ای مؤثرتر از جلوگیری از توسعه تکنولوژیک ایران است که نتیجه‌ای جز بی‌ثباتی سراسری نمی‌دهد. بهتر است که ایران به صورت مشروع فن‌آوری‌ها را از روسیه دریافت کند تا اینکه این فن‌آوری‌ها را به صورت نامشروع از کره شمالی و پاکستان بدست آورد.

همکاری اقتصادی در زمینه اتمی باید توسط ایالات متحده، اتحادیه اروپا و خود ایران به عنوان میدان اختصاصی فعالیت روسیه شناخته شود و این بدان معناست که مسکو باید به برقراری گفتگوهای ایران-ماگاته، ایران-سازمان ملل و ایران-ایالات متحده سرعت بخشد. روسیه باید میانجی‌گفتگوی مستقیم آمریکایی-ایرانی در زمینه تشبیت اوضاع عراق و افغانستان شود. روسیه باید در مورد مابقی خاورمیانه «وسیع» هم ابتکاراتی در زمینه ایجاد سازمانهای همکاری منطقه‌ای مطرح کرده و با کمک آمریکا و اروپا، نظر ایران را به شرکت در این سازمانها جلب کند. در این صورت اولین نمونه استفاده از مدل «مدیریت سیاسی چندجانبه جهانی» در مقابله با خطرات و چالشهای قرن ۲۱ ایجاد خواهد شد.

روسیه در سیاست جهانی، ۱۶ فوریه ۲۰۰۵، د. سوسلوف، معاون شورای سیاست دفاعی و خارجی